

چرا زایوه دید

رصد خانه مراغه را چه کسی ساخت؟

به مناسبت سالروز بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی

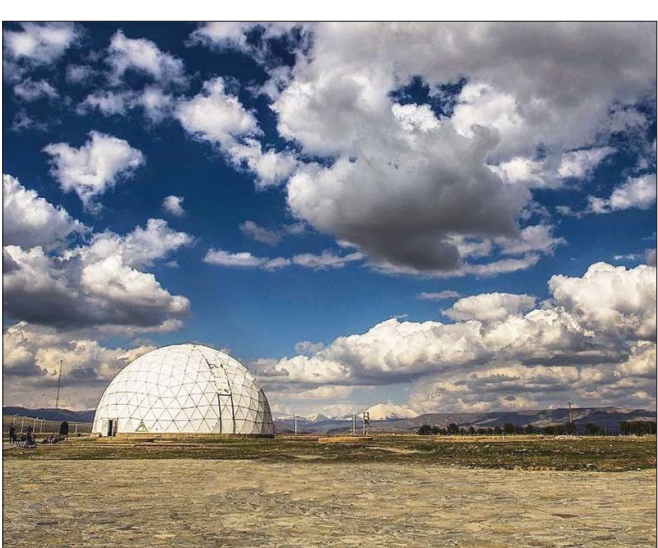
امروز در تقویم رسمی کشور، سالروز بزرگداشت یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان، متکلمان وریاضی دانان شیعی ایران، خواجه نصیرالدین طوسی است؛روزی که باعنوان «روز مهندس» نام‌گذاری شده است. اودر سال ۵۹۷ هجری قمری در طوس به دنیاآمد. نامش محمد بودو کنیه‌اش، ابو جعفر. ایام کودکی ونوجوانی خودرا در شهر طوس سپری کرد و در این ایام نزد پدرش محمد بن حسن طوسی، خواندن و نوشتن، قرائت قرآن، قواعد زبان عربی وفارسی، معانی وبیان و علوم منقول از قبیل حدیث و روایت آموخت. سپس باراهنمایی پدر، برای فراگیری حکمت و منطق نزد دایی اش، نورالدین علی بن محمد شیعی رفت که از دانشمندان نامور در ریاضیات، حکمت ومنطق بود. همچنین در محضر کمال الدین محمد حاسب، از دانشوران نامی در ریاضیات به تحصیل پرداخت. پس از آن نزد دایی اش، علوم رجال، درایه وحديث را آموخت، لباس مقدس عالمان دین را بر تن کرد وملقب شد به «نصیرالدین».

سفری طولانی برای تحصیل علم

نصیرالدین جوان برای کسب علم بیشتر قصد عزیمت به نیشابور را نمود اما همان زمان پدرش را از دست داد. به همین دلیل بعد از گذشت یک سال از فوت پدر، به نیشابور رفت و نزد سراج الدین قمری، یکی از استادان فقه و اصول به تحصیل پرداخت. بعد از آن نزد یکی از شاگردان امام فخر رازی، استاد فریدالدین داماد نیشابوری رفت و کتاب «اشارات ابن سینا» را آموخت. خواجه پس از کسب علوم وفنون از دانشمندان نیشابور به ری شتافت و با دانشور بزرگی به نام برهان الدین محمد بن محمد بن علی الحمدانی قزوینی آشناگشت. سپس به قصد عزیمت به اصفهان سفر کرد اما در میانه راه با میثم بن علی میثم بحرانی آشناشد و به دعوت او و به منظور استفاده از درس خواجه ابوالسعادات اسعد بن عبدالقادر بن اسعد اصفهانی، به شهر قم رو آورد. او پس از قم به اصفهان و از آنجا به عراق رفت و در محضر «معین الدین سالم بن بدران مصری مازنی» (از شاگردان ابن ادریس حلی وابن زهره حلی) علم فقه را فراگرفت. در سال ۶۱۹ قمری نیز از استاد خود اجازه نقل روایت گرفت. آنگونه که نوشته‌اند خواجه مدت زمانی از علامه حلی، فقه و علامه نیز در مقابل، «درس حکمت نزد خواجه آموخته است. همچنین او علم نجوم و ریاضیات را نزد کمال الدین موصلی آموخت و پس از سالها کسب علم به زادگاه خود خراسان بازگشت.

بازگشت به خراسان

خواجه نصرالدین طوسی بعد از بازگشت به ایران، به خراسان و نیشابور رفت که در آن زمان چند بار مورد هجوم مغولان قرار گرفته بود. بعد از نیشابور به طرف طوس، زادگاه خویش ادامه مسیر داد و به قاین رسید تا مادرش را ببیند. او مدتی در قاین اقامت کرد و امام جماعت مسجد شهر بود. خواجه در در شهر قاین در سال ۶۲۸ هجری قمری، با دختر فخرالدین نقاش ازدواج کرد و به دعوت محتشم قهستان به نام ناصرالدین به اتفاق همسرش به قلعه اسماعیلیان رفت که بهترین و محکم‌ترین مکان در برابر حمله مغولها بود. او در قلعه قهستان مورد احترام و تکریم بود و به امور مردم رسیدگی می‌کرد. در این زمان بود که کتاب معروف «اخلاق ناصری» را در حکمت و فلسفه نوشت. او حدود ۲۶ سال در قلعه‌های اسماعیلیه به سر برد، از کتابخانه‌های غنی اسماعیلیان بهره گرفت و به تألیف وتحریر کتاب‌های فراوانی همت گماشت؛ از جمله شرح اشارات وتنبیهات ابن سینا، رساله معینیّه، مطلوب المومنین، روضه القلوب، رساله تولی وتبری و....



تاسیس رصد خانه و کتابخانه مراغه

پس از حمله دوم مغولان به فرماندهی هلاکو وتصرف قلعه‌های اسماعیلیان، خواجه برای حفظ و حراست از میراث دانش و تمدن اسلامی، چاره‌ای جز تسلیم ندید. شهرت و دانش او اما چنان بود که مغولان نیز خواستار بهره بردن از او بودند. به این ترتیب با احترام وتجلیل به دربار هلاکوره یافت. پس از تصرف بغداد به دست هلاکو، خواجه به‌او پیشنهاد ساخت رصد خانه‌ای را داد که امروز به نام رصد خانه مراغه معروف است. این رصد خانه در سال ۶۵۷ ساخته شد. در رصد خانه مراغه تعداد زیادی از دانشمندان جمع شدند و به این ترتیب از آزار مغولان در امان ماندند. همچنین خواجه طوسی کتابخانه بزرگی در محل رصد خانه مراغه احداث نمود و به فرمان هلاکو بسیاری از کتاب‌های نفیس وسودمندی را که از بغداد، دمشق، موصل و خراسان غارت شده بود، به آن انتقال داد. حدود ۴۰ هزار کتاب در کتابخانه مراغه وجود داشت وانواع کتاب از زبان های چینی، مغولی، سنسکریت، آشوری وعربی به زبان فارسی ترجمه شد تا در دسترس طالبان علم و دانشمندان رصد خانه قرار گیرد. اینگونه بود که خواجه با پیشنهاد ساخت رصد خانه از علم محافظت نمود.

عظمت خواجه در علم کلام

اگرچه در قرن هفتم و هشتم، متکلمین سنی و شیعه هر دو در میدان بودند، اما این دوره را باید دوره واقعی تألیف کتاب‌های کلامی شیعه وتدوین این علم نیز دانست. در رأس متکلمان شیعه هم نام خواجه نصیرالدین طوسی می‌درخشد؛ مردی که صاحب کتاب‌های «تجريد الکلام» یا «تجريد العقاید»، «اعتقادات» و کتابی به فارسی به نام «اثبات واجب» است. خواجه پیش آهنگ بزرگ فلسفه مشاء در آن زمان بود. او بزرگترین کسی است که در روزگار مقارن حمله مغول و در میان غوغای تعصب‌های برخی عالمان دینی بر ضد علوم عقلی، تربیت شد. بزرگ‌ترین کارش هم در حکمت، تأیید و تسجیل حکمت بوعلی سینا بود. برای این کار به شرح مشکلات اشارات بوعلی و اثبات مباحث آن همت گماشت و بسیاری از اعتراض‌ها و ایرادهای فخرالدین محمد بن عمر رازی بر کتاب الاشارات والتنبیهات بوعلی را رد کرد و کتاب خود را حل مشکلات اشارات نامید. خواجه نصیر در هماهنگ کردن فلسفه و کلام، نقش بسیار مهم وقاطعی ایفا نموده است. هرچند پیش از او غزالی وفخر رازی نیز تلاش‌هایی در این راستا انجام داده بودند. اما انصافاً نقش خواجه در تقریب فلسفه و کلام در تاریخ تفکر اسلامی یگانه و بی نظیر است. نقش خواجه نصیر در تحول علم کلام (وفلسفی کردن آن) نیز حائز اهمیت بسیار است.



فرمانده عملیات چه کسی است؟

➡ خاطراتی درباره شهید محمود کاوه و شهید صفرعلی رضایی به مناسبت سالگرد عملیات «والفجر ۹»

حزب بعث در این نبرد هم از سلاح شیمیایی استفاده کردند و رویارویی خود را بار دیگر به جنایات جنگی آمیختند. در عملیات «والفجر ۹» اما حماسه‌هایی آفریده شد که بعدها درباره آن نوشتند و یاد و خاطرات حماسه‌آفرینانش را زنده نگه داشتند. از جمله درباره یکی از فرماندهان این عملیات، شهید محمود کاوه و همچنین شهید صفرعلی رضایی. در این گزارش به مناسبت سالگرد عملیات «والفجر ۹» از هر کدام از این عزیزان، خاطراتی نقل کرده‌ایم که می‌خوانید. این خاطرات مستند هستند به مطالب خبرگزاری «دفاع مقدس» و پایگاه اینترنتی «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» و «حوزه».

حدود ۶۰۰ کیلومتر مربع آغاز شد و نیروهای ایران توانستند شهر چوارته را محاصره کنند. در پنجمین روز این عملیات هم مناطق دیگری تصرف شد و نیروهای ایرانی به ۲۰ کیلومتری شهر سلیمانیه رسیدند. در واقع پایان عملیات همراه بود با موفقیت نیروهای ایران اما یگان‌های عمل‌کننده بعد از مدتی به فا و اعزام شدند تا مناطقی که در عملیات «والفجر ۸» به دست آمده بود. از دست نرود. عراق هم با ناامیدی از بازپس‌گیری فاو، در ۸ فروردین سال بعد حمله به منطقه عملیاتی «والفجر ۹» را آغاز کرد و نیروهای مستقر در منطقه با توجه به کمبود نیرو و تشدید فشار دشمن، مجبور به عقب‌نشینی به مواضع قبلی خود شدند. ضمن اینکه نیروهای

📌[**شهروند**] بعد از عملیات «والفجر ۸» در بیستم بهمن‌ماه ۱۳۶۴ و استقرار نیروهای ایران در این منطقه، عملیات «والفجر ۹» به منظور آزادسازی ارتفاعات برف‌گیر و صعب‌العبور استان سلیمانیه عراق و برای کاهش فشار ارتش عراق بر نیروهای ایران در منطقه فاو، طراحی شد. این عملیات، پنجم اسفند ۱۳۶۴، بارمز «یا الله» آغاز شد که تا دهم اسفند ادامه داشت. شب اول عملیات، نیروهای ایران پس از عبور از میدان‌های مین به نیروهای عراقی حمله کردند که منجر به انهدام سنگرها و عقب‌نشینی نیروهای عراق شد. در شب دوم هم حمله‌ای به منظور تصرف اراضی مرتفع و مشرف به جاده سلیمانیه و بعضی مناطق کوهستانی به مساحت

هم‌رزمان شهید رضایی نقل می‌کنند او قبل از عملیات مرصاد خواب دیده بود اسامی بعضی از رزمندگان را در لوحی ثبت می‌کنند و نام او هم در آن لوح است. صبح آن روز با هم‌رزمان و دوستان خود خداحافظی ویژه‌ای کرده بود، از آن‌ها حلالیت طلبیده و گفته بود: «من می‌رسم،» برای همین برای شرکت در عملیات مرصاد، خودش را کاملاً آراسته بود و بسیار خوشحال بود. او در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۶ در تپه‌های حسن‌آباد اسلام‌آباد غرب، هدف رگبار مسلسل منافقین قرار گرفت و به شهادت رسید.

حرفی نزدیک تا عملیات لورود

درباره شهید صفرعلی رضایی

شهید صفرعلی رضایی در سال ۱۳۳۸ در روستای «نوگیدر» در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. روزهای پایانی تحصیلات دبیرستانش با روزهای پرتلهاب انقلاب اسلامی هم‌زمان بود و او نیز مخالفت خود را با رژیم اعلام می‌کرد و در راهپیمایی هاوتظاهرات مردمی شرکت داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی شهید رضایی که در رشته فرهنگ و ادب دیپلم گرفته بود، عازم خدمت سربازی شد. اوتمام دوره سربازی خود را در «نقده» گذراند و با تمام این دوران، به عضویت سپاه انقلاب اسلامی درآمد. شهید صفرعلی رضایی در مدت حضور طولانی و پربار خود در جبهه، در عملیات‌های متعددی شرکت کرد. والفجر مقدماتی، والفجرا ۱، والفجر ۹ و کربلای ۵، از مهم‌ترین عملیات‌هایی به شمار می‌روند که او در آن‌ها شرکت داشت. وقتی خبر پذیرش قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل به گوشش رسید بی‌تاب شد چرا که در اندوه عقب ماندن از قافله باارنش بود اما چندی نگذشت که تجاوز منافقین از مرزهای غربی به کشور آغاز شد و شهید رضایی در عملیات مرصاد حضور یافت. فداکاری او در عملیات «والفجر ۹» و همچنین حضور عاشقانه‌اش در عملیات مرصاد، نکاتی است که در ادامه درباره این شهید بزرگوار می‌خوانید.

نام شمدار لوح به آمده است

علی حسین راده، از هم‌رزمان شهید رضایی می‌گوید: «عملیات والفجر ۹، در خدمت شهید کاوه، جلسه توجیهی صورت گرفت. بنابه توصیه اورف تیم در منطقه‌ای شیارمانند که محل عبور آب بود و مستقر شدیم. منطقه به گونه‌ای بود که نمی‌توانستیم بنشینیم چون سربان زیر آب می‌رفت و اگر بلند می‌شدیم از آب بیرون می‌آمدیم و دشمن ما را می‌دید. برای همین به صورت نیمه‌نشسته در آبراه پشت سر هم قرار گرفتیم. شهید صفرعلی رضایی، وسط گردان قرار داشت و من جلوی گردان بودم. همانجا بود که متوجه شدم گلوله‌ای وسط نیروها اصابت کرد و تعدادی از عزیزان شهید و مجروح شدند. جالب این بود از چند نفری که مجروح شده بودند، حتی یک نفر از آن‌ها آخ هم نگفته بود و کسی هم صدایی نشنیده بود. به خاطر اینکه عملیات لورود و کار با موفقیت صورت بگیرد، وقتی که خدمت شهید رضایی رسیدم و سؤال کردم که وضعیت چگونه است، ایشان گفتند که عادی است و هیچ موردی نیست. صبح که برگشتیم تا شهید و مجروحین را از آنجا تخلیه کنیم دیدیم که شهید رضایی دستش را بسته و به گردش انداخته. گفتیم چه شده؟ گفت: «من دیشب مجروح شدم.» یعنی ایشان با همان دست مجروح شب مانده بودند و با یکی از گروهان‌ها عملیات را ادامه داده بودند.» هم‌رزمان دیگر این شهید نقل می‌کنند او قبل از عملیات مرصاد خواب دیده بود اسامی بعضی از رزمندگان را در لوحی ثبت می‌کنند و نام او هم در آن لوح است. صبح آن روز با هم‌رزمان و دوستان خود خداحافظی ویژه‌ای کرده بود، از آن‌ها حلالیت طلبیده و گفته بود: «من مطمئنم به شهادت می‌رسم.» برای همین برای شرکت در عملیات مرصاد، خودش را کاملاً آراسته بود و بسیار خوشحال بود. او در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۶ در تپه‌های حسن‌آباد اسلام‌آباد غرب، هدف رگبار مسلسل منافقین قرار گرفت و به شهادت رسید.

آمادگی در اوج سادگی

درباره شهید محمود کاوه

شهید کاوه متولد سال ۱۳۴۰ در مشهد مقدس بود. با پیروزی انقلاب اسلامی، جزو اولین عناصر مومن و متهدی بود که به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مشهد پیوست و پس از گذراندن دوره آموزش شش ماهه چریکی، به آموزش نظامی سپاهیان و بسیجی‌ها پرداخت. پس از آن برای حفاظت از بیت شریف حضرت امام (ره) در یک ماموریت شش ماهه به تهران عزیمت کرد و با شروع جنگ تحمیلی، به همراه تعدادی از نیروهای خراسان دوباره به جبهه رفت. یکی از فعالیت‌های شاخص شهید کاوه، مبارزه با ضد انقلاب بود. هم‌زمانش همواره از نقش مهم او در آزادسازی منطقه مرزی بسطام می‌گویند و اینکه چطور آن را ظرف ۲۴ ساعت از عناصر ضد انقلاب پس گرفت. آزادسازی سد بوکان در سال‌های دفاع مقدس و آزادسازی محور استراتژیک بیرانشهر به سردشت هم به همت و درایت شهید کاوه انجام شد. اما در کنار تمام این رشادت‌ها، مهم‌ترین نکات، اخلاق و منش و پابیندی شهید کاوه به اعتقاد ا‌ت‌ش بود. با وجود اینکه به فرماندهی تپ‌ر رسید، هرگز از آن ظاهر ساده خارج نشد و تا روز شهادتش در عملیات «کربلای ۲» نیز پا به پای نیروهای دیگر جنگید.

سفره‌ای بانان و پنبیر

عزت‌الله ضرغامی، از هم‌رزمان شهید کاوه در خاطره‌ای درباره ساده‌زیستی او می‌گوید: «جنگل‌های مرتفع آلوئانان در غرب کشور در تسخیر ضد انقلاب و حزب دموکرات بود. رهبر این حزب گفته بود اگر سپاه توانست آنجا را فتح کند کلید کردستان را به آنان خواهد داد. آنان سلاح‌های سنگین غنیمت گرفته شده از یادگان مهاباد را به نقاط مرتفع برده بودند و موقعیت سوق الجیشی منطقه نیز دست بالا را به آنان داده بود عملیات آزادسازی که شروع شد، برای تهیه گزارش به منطقه رفتم. هم‌زمان با سبیده صبح با هلی‌کوپتر از قراگاه حمزه در ارومیه به یادگان ارتش در محل درگیری رفتم. جاده‌های زمینی همه بسته بود. شهید بروجردی را دیدم و خواستم با او گفت‌وگو کنم. عجله داشت. پیشنهاد کرد با برادر کاوه فرمانده عملیات صحبت کنم.» ضرغامی در ادامه خاطرات خود، به ساده‌زیستی شهید کاوه اشاره کرده و می‌گوید: «به اتاق کوچکی هدایت شدم. سفره‌ای پهن بود و قدری پنبیر و نان خشک. جوان خوش سیمایی هم با گرم‌کن ورزشی مشغول خوردن صبحانه بود. سلام و علیک کردیم. منتظر ماندم تا برادر کاوه بیاید. مدتی طول کشید. از جوان پرسیدم: «بیخشید، برادر کاوه فرمانده عملیات کجا هستن؟ کی می‌آ؟» همین‌طور که صبحانه ساده‌اش را می‌خورد گفت: «خودم هستم…» ضرغامی در این خاطره در واقع به این نکته اشاره دارد که وضعیت ساده‌دوبی‌الایش شهید کاوه طوری بوده که حتی او را به عنوان فرمانده نشاناخته است. ضرغامی در ادامه می‌گوید: «از چشمان پف‌کرده‌اش معلوم بود شب را نخوابیده. بعد از گفت‌وگو هم یک قبضه خمپاره ۶۰ برداشت و با جیب عازم ارتفاعات شد.» همچنین یکی دیگر از اعضای خانواده شهید کاوه نیز درباره ساده‌زیستی او می‌گوید: «از وقتی حقوق سپاه را می‌گرفت دیگر خرج کردندش هم خیلی با امساک شده بود، هر چه هم باقی می‌ماند می‌داد برای جبهه.»

